## جلسه 105-660

**یک‌شنبه - 26/01/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به دلالت آیه نفر بود بر حجیت خبر ثقه که عرض کردیم استظهار این مطلب از این آیه شریفه مبتنی بر این هست که مراد از فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین نفر الی طلب العلم باشد نه نفر الی الجهاد و الا تفقه مناسب با نفر الی الجهاد به معنای معرفت فروع دین نیست، به معنای بصیرت پیدا کردن نسبت به حقانیت اصل دین هست با دیدن آیات الهی در جنگ و این ربطی به حجیت خبر ثقه در فروع دین نخواهد داشت.

آقای سیستانی فرمودند اتفاقا ظاهر این آیه همین نفر الی الجهاد است. نفر الی طلب العلم خلاف ظاهر است، هم با سیاق آیات نمی‌سازد، سیاق آیات نفر الی الجهاد است، شیخ انصاری هم به این مطلب اعتراف کرده، و هم مگر توهم این بود که همه مردم نفر کنند برای طلب علم تا خدا بفرماید ما کان المؤمنون لینفروا کافة الی طلب العلم. از طرف دیگر اگر این آیه شریفه در مقام امر به نفر طائفه‌ای است از مؤمنین از بلاد برای طلب علم، غیر از این‌که تناسب داشت خطاب را متوجه کسانی بکند که استعداد طلب علم دارند نه همه مؤمنین غیر از او واجب وقتی می‌‌کند نفر الی طلب العلم را بر طائفه‌ای از مؤمنین حتما مؤمنین امتثال می‌‌کردند این را پشت گوش که نمی‌انداختند آن وقت در تاریخ ثبت می‌‌شد که مؤمنین بعد از این آیه شریفه از هر شهری و روستایی گروهی را فرستادند مدینه منوره حوزه علمیه تشکیل شد، آن سال هم شد عام النفر الی طلب العلم، ‌همچون چیزهایی در تاریخ ثبت نشده.

و اساسا آن نفری که موجب تفقه در دین می‌‌شود و منشأ می‌‌شود که این متفقه انذار بکند متخلفین را آن نفر الی طلب الفقه نیست، بیاید در حوزه فروع دین را یاد بگیرد خب بر می‌‌گردد کارش تعلیم خواهد بود نه انذار، ‌انذار نتیجه این است که شخص نسبت به حقانیت اساس دین معرفت پیدا بکند، با ادراک آیات الهی و بیاید منافقین را و متکاسلین از حضور در جبهه جنگ را انذار بکند تخویف بکند و اتفاقا علت این‌که گفتند لیتفقهوا فی الدین و مراد این است که در ساحت حرب تفقه در دین بکنند این است که مؤمن ذاتا فقیه است در مقابل کافر، ‌یعنی باطن اشیاء را می‌‌بیند، کافر ظاهربین است، کثرت عدد خودشان را می‌‌بینند می‌‌گویند کثرت عدد کفار و قلت عدد مسلمین، ‌این بشارت می‌‌دهد به این‌که مسلمین شکست خواهند خورد، ولی خدا فرموده است اگر صد مؤمن باشند در مقابل هزار کافر استقامت می‌‌کنند و بر آن‌ها غلبه می‌‌کنند چون کافر فقیه نیست، ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان یکن منکم مأة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون، کفار فهم ندارند، تفقه ندارند، مؤمنین تفقه دارند یعنی باطن امور را می‌‌بینند، پشت‌تان به وعده‌های الهی که وعده یاری رساندن به مؤمنین است گرم است و این منشأ غلبه مؤمنین می‌‌شود بر کفار. آن وقت مؤمنین وقتی آمدند در جبهه جنگ با دیدن آیات الهی که بشارت به نصرت مؤمنین می‌‌دهد فقه‌شان قوی تر می‌‌شود تفقه بیشتری پیدا می‌‌کنند با این‌که ذاتا آن‌ها فقیه هستند در مقابل کفار، ‌کفار قوم لایفقهون، بعد که می‌‌آیند در جبهه جنگ این مؤمنین فقه‌شان عمیق‌تر می‌‌شود و آیات الهی را بیشتر می‌‌بینند و این منشأ غلبه مؤمنین بر کفار می‌‌شود، بعد که بر می‌‌گردند مؤمنین به شهرشان آن‌هایی که یاری نرساندند به مؤمنین متخلف بودند از جبهه جنگ به آن‌ها این مطالب را یادآوری می‌‌کنند و این موجب انذار و تخویف آن‌ها می‌‌شود و الا مسایل فقه را یاد گرفتند وقتی بر می‌‌گردید یاد می‌‌دهید این مسایل را به مردم این‌ها که انذار و تخویف نیست.

بعد فرمودند یک شاهدی هم بگوییم بر این‌که مراد از تفقه در این آیه تفقه در فروع دین نیست این است که اصلا در روایات ما گاهی از فقیه تعبیر کردند و قصدشان کسی است که بصیرت در دین دارد نه این‌که آشناست با احکام فقهی دین، الفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمـة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترک القرآن رغبة منه الی غیره، ‌این حدیثی است که در وافی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌‌کند و در نهج البلاغة هم قریب به این مضمون هست. این‌که فرمود الفقیه کل الفقیه یا الفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله مراد کسی نیست که آشناست با فروع دین، احکام طهارت و نجاست را خوب بلد است، ممکن است احکام طهارت و نجاست را خوب بلد باشد اما همیشه آیه یأس می‌‌خواند برای مردم. پس مراد از تفقه در دین یعنی بصیرت پیدا کردن در دین که متناسب با این است که دیگران را انذار بدهد تخویف بکند از عذاب الهی. و این نتیجه‌اش این خواهد بود که آیه نفر هیچ ربطی به حجیت خبر ثقه در فروع دین نخواهد داشت.

این فرمایش آقای سیستانی ممکن است در آن مناقشه بشود که حالا ظاهر آیه به قرینه دو صحیحه‌ای که خواندیم و خود ظهور لیتفقهوا فی الدین در نفر الی طلب العلم است، نفر الی الجهاد ممکن است اطلاقات نفر منصرف باشد به آن، انفروا ثبات او انفروا جمیعا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض، أرضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة، بعد فرمود الا تنفروا یعذبکم، تا آخر، بله ممکن است اطلاق نفر در قرآن منصرف باشد به نفر الی الجهاد و لکن به قرینه لیتفقوا فی الدین، ‌نفر همان معنای لغوی‌اش مراد می‌‌تواند باشد که کوچ کردن هست برای تفقه در دین و عرفی نیست که برای دعوت به نفر الی الجهاد هدف اصلی جهاد را مطرح نکنند و بگویند چرا مؤمنین طائفه‌ای از این‌ها نفر نمی‌کنند برای تفقه در دین مقصودشان این باشد که بروند با دشمن بجنگند و در حاشیه جنگ با دشمن تفقه در دین هم پیدا می‌‌کنند حتی به آن معنای بصیرت پیدا کردن در دین، ‌این عرفیت به نظر می‌‌رسد که نداشته باشد.

این‌که ایشان فرمودند اگر این‌طور بود یک نهضت اجتماعی بین مؤمنین راه می‌‌افتاد که به سمت مدینه منوره حرکت کنند از هر قومی یک دسته‌ای و بیایند در مدینه منوره برای تحصیل علم، آخه مردم برداشت‌شان از این آیات این نبوده که یک حرکت جمعی بکنند، ترغیب است به این‌که نفر کنید برای تفقه در دین، حالا این آیات به گوش چند نفر از خارج مدینه می‌‌رسید، خود این یک مطلب است، رسانه‌های گروهی که نبود، این آیات در مدینه توسط پیامبر خوانده می‌‌شد بر مردم، حالا اطراف مدینه هم یک قبایلی مسلمان بودند، حالا چند نفرشان زمینه نفر برای تحصیل علم پیدا می‌‌کردند و از آن‌ها حالا تعدادی هم ممکن است می‌‌آمدند مدینه، ‌هجرت به مدینه که متعارف بود در آن زمان، این در حدی است که در تاریخ لزوما ثبت بشود؟ بگویند بعد از این آیه شریفه از هر قبیله‌ای چند تا طلبه آمدند مدینه حوزه علمیه تشکیل دادند تا بگوییم حالا که ثبت نشده معلوم است این آیه ربطی به بحث واجب کردن نفر برای طلب علم ندارد. این به نظر می‌‌رسد که این استبعاد ایشان جای مناقشه داشته باشد. بهرحال، ‌ظاهر اولی آیه به نظر ما نفر برای تفقه در دین است همان‌طوری که مشهور به نظر می‌‌رسد این‌جور فهمیدند بله در سیاق آیات جهاد است منتها سیاق در قرآن اعتباری ندارد بعد از این‌که ما دو تا روایت صحیحه داریم که تطبیق کرده این آیه را بر نفر به طلب علم در بحث امامت، ‌بله اگر نفر الی الجهاد مراد از این آیه باشد یا احتمالش را هم بدهیم دیگر نمی‌شود استدلال کرد به این آیه برای حجیت خبر ثقه چون این تفقه در دین است که در جبهه‌ها حاصل می‌‌شود و مترتب می‌‌شود بر او انذار او مساوق با حجیت نقل و خبر ثقه یا حجیت فتوای فقیه نخواهد داشت.

ما عمده اشکال‌مان به استدلال به این آیه نفر بر حجیت خبر ثقه این بود که می‌‌گفتیم این‌که می‌‌گویند غایة الواجب واجب، توضأ حتی تصلی اگر وضو گرفتن واجب باشد پس ظاهر این است که غایت او هم واجب است و لذا فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین نفر برای تفقه وقتی واجب شد غایت او هم که تحذر منذَرین هست واجب خواهد بود، این را ما قبول نداریم، چون غایة الواجب واجب در صورتی است که از مکلف حصول آن غایت مطلوب باشد نه از شخص دیگر. اگر بگویند احضر الطعام حتی یأکله الضیف، ‌احضار طعام بر عبد واجب شده اما معنایش این نیست که اکل ضیف هم واجب است، تا چه برسد به این‌که بگوید احضر الطعام لعله یأکل الضیف منه، او اصلا حتی مطلوب بودن اکل ضیف را مطلقا نمی‌فهماند، اگر می‌‌گفت احضر الطعام حتی یأکله الضیف می‌‌فهمیدیم که اکل ضیف مطلوب مولا است اما نه این‌که واجب است چون این غایة الواجب فعل خود آن مکلف نیست و اگر بگوید احضر الطعام لعل الضیف یأکل منه حتی مطلوب بودن اکل ضیف را نمی‌فهماند، ‌می گوید شما طعام را حاضر کن، آب را حاضر کن شاید مهمان طعام را بخورد، شاید مهمان آب را بخورد، نه این‌که مطلوب من است این کار، ‌مطلوب من این است که پذیرایی از مهمان فراهم باشد، مهمان خودش می‌‌داند آب بخورد یا نخورد به من ربطی ندارد، طعام بخورد یا نخورد به من ربطی ندارد. اگر لعله بود حتی مطلوب بودن فعل ضیف هم فهمیده نمی‌شد.

البته به مناسبت حکم و موضوع ما در آیه شریفه که امر به نفر طائفه‌ای می‌‌کند برای تفقه در دین بعد می‌‌فرماید لعل المنذَر یحذر، مطلوب بودن تحذر منذَرین را به مناسبت حکم و موضوع می‌‌فهمیم اما مطلقا مطلوب است؟ یا در فرضی مطلوب است که شرایطش فراهم بشود که یکی از شرایط آن چه بسا این است که علم پیدا کنند منذرین به صدق منذرین. علاوه بر این‌که سابقا عرض کردیم که این تعبیر توضأ حتی تصلی توضأ لعلک تصلی یا احضر الطعام حتی یأکله الضیف احضر الطعام لعل الضیف یأکل منه این‌ها در مواردی بکار می‌‌رود که شرط تحقق مطلوب باشد شرط استیفای مطلوب باشد در مواردی که شرط اتصاف است این تعبیر را بکار نمی‌برند، ‌اذهب الی مکان بارد کی تلبس الملابس الشتویة این تعبیر غلط است از شهری که گرمسیر است بگویند برو به قطب شمال به مناطق سردسیر بلکه لباس زمستانی بپوشانی این غلط است مگر لباس زمستانی پوشیدن مطلوب مطلق است؟ وجود انسان در شهر سردسیر این شرط اتصاف لباس زمستانی پوشیدن است به مصلحت و ملاک، شرط استیفا که نیست، ولی این تعبیر صحیح است بگوید اشتر الملابس الشتویة کی تلبسها فی الشتاء، این عرفی است چون شرای ملابس شتویه شرط استیفای ملاک است کسی که لباس زمستانی نخرد هوا سرد بشود مصلحت لباس زمستانی پوشیدن از او فوت می‌‌شود، ‌اینجا تعبیر می‌‌کنند اشتر الملابس الشتویة لعلک تلبسها فی الشتاة. در مانحن‌فیه هم این‌که بگویند انفروا لتتفقهوا فی الدین و تنذروا قومکم اذا رجعتم الیه لعلم یحذرون معلوم می‌‌شود حذر قوم مطلوب مطلق مولا است و حذر انصراف دارد به حذر عملی از عقاب، من قبول دارم ظاهر حذر حذر عملی است نه حذر نفسانی، ‌ترسیدن، که بگوییم ترسیدن که قرآن مطرح می‌‌کند ربطی به اجتناب عملی ندارد که امام این اشکال را مطرح کردند، ‌نه، ظاهر حذر حذر عملی است نه حذر نفسانی ولی حذر عملی از عقاب نه حذر عملی از مفسده حرام غیر منجز، خلاف ظاهر است، عرف منصرف به ذهنش از این‌که خدا بگوید لعلهم یحذرون تحذر از عقاب به ذهنش می‌‌آید و لااقل من الاحتمال، ‌تحذر از عقاب کی مطلوب مطلق است و انذار منذرین شرط استیفای این مطلوب است، تحذر از عقاب موقعی مطلوب است که سبب آن محقق بشود، سبب آن این است که بیان تمام بشود بر تکلیف‌ و تکلیف منجز بشود، تحذر از عقاب بر مخالفت آن تکلیف منجز مطلوب فعلی مولا بشود بعد مولا می‌‌گوید برای استیفای این مطلوب من مقدمه این مطلوب من شرط الواجب من این است که دیگران بروند انذار بکنند. و در شبهات حکمیه بعد الفحص اگر بیان تمام نشود اصلا تحذر از عقاب موضوع ندارد، ‌فرض این است که این مکلف فحص کرد، ‌فقط این خبر ثقه هست که در حجیت آن کلام هست، ‌اگر این خبر ثقه حجت نباشد من حجت دیگری که ندارم بر تکلیف، وقتی حجت دیگری بر تکلیف نداشتم تحذر از عقاب موضوع ندارد. پس این‌که بگویند به ثقه برو و انذار کن تا شاید این مکلف متحذر بشود از عقاب این ظاهرش این است که اگر تو انذار هم نکنی موضوع دارد تحذر از عقاب‌ نسبت به این مکلف ولی چون او تحذر از عقاب نمی‌کند من به تو می‌‌گویم برو مقدمه تحذر از عقاب او را فراهم کن این نشان می‌‌دهد مورد موردی است که اگر این خبر ثقه هم نبود تکلیف بر این مکلف منجز بود در حالی که ما در بحث حجیت خبر ثقه می‌‌خواهیم تکلیف را با خود این خبر ثقه منجز کنیم، نه این‌که در مورد تکلیف منجز بگوییم به این خبر عمل کنید و شاهد بر این اشکال هم این است که در آیه اصلا بحث وثاقت راوی مطرح نشده.

آقای سیستانی فرمودند من هم نکته دیگری می‌‌گویم و آن این است که در آیه وقتی بحث از وثاقت منذر مطرح نشده عرف می‌‌گوید بالاخره یک قیدی دارد انذار این منذر، قیدش نمی‌دانیم وثاقت منذر است یا حصول وثوق فعلی است برای مکلف عقیب الانذار، اصل مقید بودن انذار توسط این منذرین به یک قیدی مسلم است اگر بنا باشد بحث حجیت خبر مطرح بشود، حالا آن قیدش نمی‌دانیم وثاقت راوی است یا افاده خبر است نسبت به وثوق و اطمینان مکلف، آن وقت چه جور ما بیاییم متعین بکنیم که قیدش حتما وثاقت راوی است، نه، شاید قیدش حصول وثوق و اطمینان باشد برای مکلف.

[سؤال: ... جواب:] حالا این‌که مؤمن وثاقت دارد برای نفی استیحاش این باشد که چرا مطلق گفت مؤمنین را قید نزد به مؤمن ثقه، خوب است، یعنی می‌‌خواهید فصاحت و بلاغت قرآن را زیر سؤال نبرید، ‌اشکال ندارد اما بالاخره یک قیدی که می‌‌خواهد مؤمن بودن که ملازم با ثقه بودن نیست، حالا تفقه در دین هم ملازم با وثاقت نیست. بالاخره یک قیدی می‌‌خواهد، ‌حالا شما می‌‌گویید مطلق گذاشتن مستهجن نیست ولی بالاخره یک قیدی باید بخورد به این خطاب مطلق آن قید آقای سیستانی فرمودند نمی‌دانیم وثاقت این منذر است یا آن قید عبارت از این است که انذار او سبب وثوق بشود برای منذرین، قید مردد است بین دو چیز، متعین نیست که حتما قیدش وثاقت منذرین باشد.

علاوه بر این‌که ایشان می‌‌فرماید در سیره عقلاییه چون خبری معتبر است که مفید وثوق باشد منصرف می‌‌شود این آیه اگر می‌‌خواهد حجیت خبر را بگوید به همانی که مرتکز عقلاء‌ است که البته ما این را قبول نداریم، ‌چون ما قدرمتیقن را از حجیت عقلاییه خبر ثقه آن خبری می‌‌دانیم که مفید وثوق نوعی است اما ارتکاز استنکاری که عقلاء ندارند نسبت به حجیت خبری ثقه‌ای که مفید وثوق نباشد، ما قطع پیدا نکردیم به حجیت عقلاییه خبری که مفید وثوق نیست، و لذا نمی‌توانیم بگوییم اطلاق آیه منصرف است به خصوص آن قدرمتیقن از حجیت عقلاییه خبر ثقه و او در جایی است که مفید وثوق و اطمینان باشد، ‌اما آن اشکال اول ایشان خوب است که مردد است قید بین این‌که خود منذر ثقه باشد یا انذارش موجب وثوق به صدق او بشود و متعین نیست که حتما قید وثاقت خود منذر باشد.

[سؤال: ... جواب:] حالا فاسق در قرآن به معنای غیر عادل نیست، فاسق یک معنای اخصی است از آن غیر عادل. حالا فاسق آنی است که شدیدا مرتکب عصیان می‌‌شود حالا یا شدت کمی یا شدت کیفی منافات ندارد که یک مؤمنی هست قول به غیر علم هم می‌‌گوید فاسق به اصطلاح قرآن نیست اما ثقه هم نیست، قول به غیر علم می‌‌گوید، خب آیه شامل او می‌‌شود و لذا باید یک قیدی بخورد آن قید چیست؟ قید وثاقت راوی است یا قید عبارت از این است که خبر او مفید وثوق باشد؟ معلوم نیست و ما نمی‌توانیم بگوییم قید وثاقت راوی است.

این نسبت به تقریب اول که می‌‌گفتند غایة الواجب واجب که جواب دادیم.

اما آن تقریب دوم که می‌‌گفتند اطلاق امر به انذار نسبت به فرضی که منذر می‌‌داند منذر علم پیدا نمی‌کند به صدق او، این اطلاقش لغو اس مگر این‌که تعبدا منذر قول منذر را بپذیرد، اگر تعبدا منذر قول منذر را نپذیرد در عین حال به این منذر بگویند با این‌که می‌‌دانی منذر علم پیدا نمی‌کند به صدق تو ولی تو باید حرفت را بزنی، این لغو است و برای خروج از لغویت ما باید بگوییم پس تعبدا باید منذر قول منذر را بپذیرد.

ما بارها جواب دادیم گفتیم اطلاق یک قید لبی دارد و آن این است که اطلاق در جایی ثابت است که لغو نباشد، ‌ما نمی‌توانیم برای این‌که خارج بشود از لغویت یک اطلاق از جیب خودمان مازاد بر ظهور خطاب اضافه کنیم به مضمون خطاب تا خطاب از لغویت خارج بشود. عقلاء همچون کاری نمی‌کنند، ‌این اطلاقش نسبت به این فرض لغو است اطلاق نداشته باشد، ‌نه این‌که حال بگوییم شامل این فرض می‌‌شود از جیب مبارک خودمان مدام اضافه کنیم به این خطاب بدون این‌که این خطاب ظهوری در آن داشته باشد این را عقلاء نمی‌پذیرند.

مرحوم آقای خوئی جواب دیگری دادند فرمودند چه اشکالی دارد‌ افاده علم حکمت باشد ن علت مثل عدم اختلاط میاه، حالا آن زنی که سالها ارتباط با شوهرش نداشته با هم قهر بودند می‌‌روند دادگاه شوهر طلاق می‌‌دهد زنش را می‌‌گویند سه تا طهر باید عده نگه بداری، ‌این زن می‌‌گوید ما سال هاست اصلا با هم در یک منزل نبودیم، ‌می گویند این عدم اختلاط میاه حکمت است، چرا؟ برای این‌که شارع دیده اگر بگوید کسانی عده نگه بدارند که احتمال حامله شدن می‌‌دهند آن وقت چقدر ازدواج‌هایی بدون عده صورت می‌‌گیرد بعد از طلاق بعد بچه‌دار می‌‌شوند نمی‌دانند این بچه مال دومی است یا مال اولی، به حساب این‌که رفته آزمایشگاه مطمئن شده حامله نیست گفته عده هم که لازم نیست داشته باشم می‌‌رود ازدواج می‌‌کند این‌که نمی‌شود، شارع دیده مسأله مهم است عدم اختلاط میاه را حکمت قرار داده. اینجا هم حصول علم برای منذرین حکمت است و الا هر منذری پیش خودش می‌‌گوید من که احتمال نمی‌دهم طرف علم پیدا کند به صدق من، انذار نمی‌کنم، و مصالح فوت بشود.

می‌گوییم جناب آقای خوئی فرمایش شما درست است ثبوتا اما خلاف انصراف اطلاق است. شما خودتان در امر به معروف و نهی از منکر می‌‌گوییم منصرف است به احتمال تاثیر خب آنجا هم بگویید از قبیل حکمت است با این‌که تو مطمئنی این مرتکب منکر دست بر نمی‌دارد از ارتکاب منکر در عین حال شارع واجب کرده نهی از منکر را و تاثیر نهی از منکر از قبیل حکمت است چرا آنجا این را نمی‌گویید؟ چون می‌‌گویید انصراف دارد اطلاق امر به معروف و نهی از منکر به این‌که این ملاکش ملاک طریقی است برای این‌که آن مرتکب منکر دست از منکر بردارد، ‌انصراف دارد از جایی که احتمال تاثیر من نمی‌دهم، ‌بله ثبوتا ممکن است آن جا هم اطلاق باشد و از قبیل حکمت باشد تاثیر نهی در آن مرتکب منکر ولی خلاف ظهور اطلاقی است، خلاف انصراف دلیل است. اینجا هم انصافا درست است انصراف دارد وجوب انذار منذر به جایی که احتمال تاثیر بدهد خب اگر بداند او علم پیدا نمی‌کند و وقتی علم پیدا نکرد اعتباری ندارد انذار این منذر عرفا ملاک انذار اینجا نیست و دلیل از او منصرف است.

محقق عراقی مطلبی دارد اینجا یک مطلبش را امروز می‌‌گویم مطلب دیگرش فردا. فرموده این آیه انحلالی نیست که، طائفه حداقل سه نفر هستند، سه نفر تفقه در دین پیدا می‌‌کنند انذار می‌‌کنند مردم را آن مردمی که از قول سه نفر علم پیدا نکنند این‌ها مشکل روحی دارند، مگر می‌‌شود آدم از قول حداقل سه نفر علم پیدا نکند؟ این ظهور در انحلال ندارد که یک نفر برود به شما بگوید انذار کند یک نفر دیگر برود کس دیگر را انذار کند. قدرمتیقنش این است که گروهی طائفه‌ای بروند افرادی را انذار کنند، هر منذَری سه تا منذِر دارد حداقل، این علم پیدا نکند دیگر مشکل خودش است.

تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.